

شهید فرج الله جمشیدی




ازبنا عیسیٰ
سازمان جامع سوادداری و آموزش عالی ایران

نام پدر	ابراهیم
تاریخ تولد	۱۳۴۲/۰۴/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۱۲/۲۴
محل شهادت	شرق دجله
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	آموزش و پرورش
تحصیلات	دانشجو
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

بسم رب الشهداء

در اول تیرماه سال چهل و دو درست یک ماه و نیم بعد از آغاز قیام ۱۵ خرداد ۴۲ در شهر برازجان یکی از سربازان امام خمینی به دنیا آمد که نامش را فرج‌الله نهادند. فرج‌الله دوران کودکی خویش را در دامان پر مهر خانواده رشد و نمو نمود. فرج‌الله در دوران نوجوانی به سر می‌برد که انقلاب مردمی به رهبری امام خمینی به اوج خویش رسید و در این میان فرج‌الله... در تظاهرات و شعار نویسی بر علیه رژیم منحوس پهلوی فعالیت می‌نمود. بعد از پیروزی انقلاب شهید جمشیدی در تشکیل بسیج مستضعفین نقش بسزایی داشت و در بسیج هم به نگهبانی می‌پرداخت. ایشان در زمینه تحصیل هم با استعداد بود تا جایی که دیپلم خویش را که گرفت وارد دانشگاه تربیت معلم گردید و در رشته کاردانی ریاضی قبول گردید و مشغول به تحصیل شد. فرج‌الله... با شروع جنگ تحمیلی به جبهه نبرد حق بر علیه باطل شتافت و به پاسداری از ناموس اسلامی خویش مشغول گردید. شهید فرج‌الله... جمشیدی به علت نشان دادن لیاقت خویش در واحد تخریب تیپ المهدی (عج) به عنوان تخریب چی در آمد و در پاکسازی میادین میت و انهدام مواضع استراتژیکی دشمن مشغول گردید. فرج‌الله... فردی با ایمان و متقی بود کسی بود که در بین افراد اقوام و در میان دوستان خویش از محبوبیت خاصی برخوردار بود. این شهید هم‌امام هم در میدان تحصیل موفق بود و هم در میدان جنگ با کفار جهانی سرآمد بود. و این نشان دهنده تربیت آسمانی امام بود که فرزندان چون فرج‌الله... را در زیر نظر عنایات خویش تربیت نموده بود. شهید جمشیدی در نهایت در تاریخ ۶۳/۷/۱۱ از طریق بسیج به جبهه اعزام شد و در شرق دجله بر اثر جراحات جنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۲۳ به شهادت رسید.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء

حمد و سپاس خدای را که ما از ظلمت و کفر به نور هدایت جمهوری اسلامی وارد نمود ما انسانهای رشته کسانی بودیم که به حقوق یکدیگر تجاوز می کردیم زورمندان بر ضعیفان ستم می کردند بزرگ بر ما لطف کرده بودند که یکی از بندگان خاص خود را برانگیزد تا ما را به عدالت و قیام برای اعتلای حق دعوت نماید و ما از گمراهی نجات دهد درود خدا بر محمد مصطفی (ص) و خاندان او باد که چنین انسانهای همچون خمینی کبیر را با مکتب نجات خود تربیت نمود تا این سلاله پاک نبوی بتواند اسلام را در این زمان احوال کند خداوند از تو عذر می خواهم که نتوانستم وظیفه بندگی را بجا آورم و با آن هستی خود را مدیون می دانم بر تو عصیان نمودم تو را شکر می گویم که گناهانم را پوشاندی و بر من ترحم کردی سعادت شرکت در حق علیه باطل را به من عطا فرمودی پروردگارا میل و رغبتم به دیدار تو زیاد شده و دنیا چون دایره های پولادین دست و پایم را بسته اند . خداوند از تو میل می خواهم که موانع دنیایی را از پیش پایم برداری تا هر چه زودتر به لقای تو نائل گردم . خداوند مرا از تابعان حضرت محمد (ص) و اهل بیتش قرار بده خود می دانی که این امام عزیز چگونه امت شریف ایران پرتگاهی هولناک نجات داد و دوباره مکتب بخش اسلام را احیا نمود و از تو می خواهم که عمر طولانی همراه با عزت و سربلندی به این قائد الشان عطا فرمائی همواره طاقتم را زیاد کن تا بتوانم شکر نعمت هایت را بجا آورم ای امت اسلام بدانید که امروز خمینی حبل التین است همگی به این ریسمان چنگ زنید و آن را رها بخدا سوگند امروز صراط مستقیم همان راه خمینی کبیر است و لا غیر . خداوند والدین مرا از من راضی گردان و با رسولان و خاصان در گاهت محشور گردان خداوند جرعه ای از شهد شیرین شهادت را به کامم بچشان با وصالم به در گاهت آرامش پیدا کند . خدایا مرا از نماز گزارن واقعی قرار بده همچنین از تو می خواهم از قاریان و عاملان کتابت قرار بدهی از خانواده ام می خواهم آنچنان به تکلیف خود عمل نمایند که رضایت خداوند تبارک تعالی باشد و همواره دشمن اسلام را مایوس تر از گذشته سازند از همه کسانی که حتی دارند خواهش و التماس می کنم که به محض شنیدن این جملات مرا عفو کنند زیرا من توان تحمل آخرت را ندارم هرگز شهدا را فراموش نکنید تا خداوند سبحان شما را فراموش نکند . از خانواده ام می خواهم برایم بخوانند و اگر توانستند برایم روزه بگیرند و همواره در نماز های جماعات شرکت فعال داشته باشند و در پایان همه امت حزب الله و همیشه در صحنه عاجزانه می خواهم که مرا ببخشند.

مصاحبه با مادر شهید فرج الله جمشیدی :

در یک سالگی در شب عاشورا ناراحتی می کرد و چنان اسهال و استفراغ می کرد و تهوع داشت که گوی تا لحظات دیگر به معبود خود می پیوند و در این لحظه گفتم دادم به علی اصغر سید الشهداء و در این موقع بود که یک زن قد بلندی در نظرم آمد و گفت یک شیشه عرق گل گاوزبان شکر داغ کن و به او بخوران تا خوب شود تو می گویی دادم در راه علی اصغر سید الشهداء نمی خواهد بدهی او را بغل کن و برو بهر حال به شکر خدا خوب شد و فرج الله در ۱۲ سالگی نماز و روزه خود را بجای می آورد خود شهید فرج الله به ما گفت باید همیشه در برابر خداوند وضو داشته باشم شهید همیشه خواهرش را به نماز جمعه و نماز جماعت می برد و وقتی وارد حیاط میشد دستش به سینه بود و سلام می کرد و با همه مهربان بود وقتی که درسش تمام میشد به او گفتم درست را بخوان تا برای دانشگاه و دانشسرا قبول شوی گفت ما در برایم دعا کن تا در دانشگاه اصلی قبول (منظورش این بود که شهید شود .) وقتی می خواست به جبهه برود به او گفتم نرو تازه برادرت فوت کرده است و جای داغ تو را ندارم گوش نداد در امرار و معاش خانواده کمک می کرد و در خانه نیز عصای دست و با همه صمیمی بود . مادر شهید می گوید من اینچنین فرزندم را تربیت کردم وقتی که پدرشان چیزی که از بازار خرید می کرد شب بالای سرشان می گذاشتم صبح که بیدار می شدند می گفتم بیایید اینها را بخورید ملائکه دیشب اینها را آورده اید و میکائیل تقسیم کرد و این روزی شما می باشد . پدر شهید می گوید در هفت سالگی مناجات می کرد و مردم را از خواب بلند می کرد و وقتی که انقلاب شد در ماه محرم برای عزاداران آب بهره می کرد . شهید در بسیج خیلی فعالیت می کرد و بنیاد بسیج مقاومت کربلا را گذاشت تا که می توانست قرآن و به دیگران می آموخت . شهید از اوقات فراغت خود به خوبی استفاده می کرد و نماز جماعت برپا می کرد و در سال ۱۳۶۰ به همراه شهید محمود کاظم زاده در انجمن در انجمن اسلامی به آموزش قرآن می پرداختند و به مسائل معنوی زیاد اهمیت می داد. شهید وقتی می خواست به جبهه برود از طرف دانشگاه شیراز به جبهه می رفت و بعد از دفتر نمایندگی ولی فقیه به خانواده خبر می دادند خانواده شهید می گویند دقیقا نمی دانیم چند بار به جبهه رفته است چونکه بی خبر به جبهه می رفت ما هم خیال کردیم در حال تدریس تا بعد به ما خبر می داند که به جبهه می رفته است . برادر شهید می گوید بعضی وقت با شوخی می گفت می خواهم هیکل خود را قوی کنم چون شهید یک کم ضعیف بوده وقت کسی چیزی به او می گفت او هم در مقابل با گریه می گفت پناه می برم به خدا از دست آدم قوی ها در دفترچه خاطرات را با دستنویست خود شهید در روزنامه لیان به چاپ رسیده است . مادر شهید می گوید شب حمله مرتب در خواب می دیدم که داشت در خونی می غلتید گفتم اسمت چیست گفت جمشیدی گفتم اسم کوچکت گفت نمی گویم تا دلت نسوزد و آن شب به هیچ کس چیزی نگفتم و فقط گفتم یا حضرت زینب (س) به فریام برس پدرش وقتی از اهواز برگشت مستقیما رفت و تخت ها را مرتب کرد و گفتم حتما خبری است که دارد وسایل را جابه جا می کند آنوقت گفتم یا امام حسین (ع) ای که همه سرها در راه تو داده شد از شب تا صبح نخوابیده بودم چیزی هم برای کسی نمی گفتم و گفتم ای حضرت زینب اگر تو گفتی ای صبح دم یک دم بدم من هم می گویم وقتی پدرش صبح خواست از خانه بیرون برود گفتم نمی خواهد بروی و به گفتم از اهواز آمده ای چه خبر برای من. یک روز عصر بود از بنیاد شهید تماس گرفتند و آماده شوید می خواهیم شما را با خودمان ببریم کربلا چون مریض بودم گفتم نمی توانم و شهید در خواب من آمد . و گفت خودم می برم کربلا و بر می گردانمت و از صبح تا شب زنی در خواب من آمد وقتی بهش گفتم پایم درد می کند او جواب داد پای من را بین چگونه قاول زده است و خونین است و بعد گفت می گویی پاهایم درد می کند و صبح روز بعدش رفتیم کربلا و دیدار دشت کربلا حسین بن علی (ع).

خاطرات

بسم رب الشهداء

خاطره از هم‌رزم شهید فرج الله جمشیدی :

هروقت با شهید جمشیدی مشغول شوخی می شدیم از آنجا که لاغر اندام و ضعیف الجثه بود و او را در بغل گرفته و فشار می دادیم این جمله را تکرار می کرد که ((اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْإِنْسَانِ الْقَوِي)) وی می افزاید اگر چه جثه ضعیف داشت اما همیشه با قوی ها کشتی می گرفت و می افزاید که در یکی از عملیات با وجود اینکه شانه او زخمی بود اما مهمات را با همان شانه حمل می کرد و بروی دوش تا محل مورد نظر می برد .



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران